



فراخوان

برای ایران
انجمن پادشاهی سرخوایان مشهور

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com



در اشتباه فرو نروید!

هر روز، در سکوتی که جهان بر ما تحمیل کرده است، جوانان و مخالفان حکومت در زندانهای کشوری که در چنگال جمهوری اسلامی گرفتار آمده، به دار آویخته می‌شوند. جوانان، مردان، زنان، سالخوردگانی که تنها جرمشان فریاد آزادی بود. اندام‌های ستبرشان که در باد می‌رقصد، فریاد بلند ملتی است که با تمام وجودش نه به شریعتی می‌گوید که جز اعدام، شکنجه، تباهی و نیستی برای ایران ارمانی نداشته است.

آهای مدعیان آزادی، آهای "روشن‌اندیشان برابری‌طلب"؛ اشتباه نکنید



این سرهای بر دار، این تنهای بی جان، با دستان ترامپ یا نتانیاهو به پاد سپرده نشده‌اند. اینها قربانیان "مهربانی‌های" حکومتی‌اند که شما با فریادهای ضد جنگتان برایش زمان می‌خرید؛ زمانی که هر روز، به کار اعدام فرزندان ما می‌آید.

آهای سخنوران، آهای سیاستمدارانی که با غرور از حقوق جانداران سخن می‌گویید؛ اینجا انسان است که بر دار می‌شود. انسان‌هایی که برای آزادی برخاستند تا جهانی امن‌تر بسازند، و شما با سکوت یا با مخالفت با سرنگونی این رژیم پلشت، در اردوگاه همان جنایتکارانی ایستاده‌اید که به ریش حماقت‌های شما می‌خندند.

آی آنان که "تان بر سفره دارید و جامه بر تن"، فارغ از رنج دیگران؛ ملتی در بند فریاد می‌زنند. کارگری بی‌نوا، پرستاری دلتنگ، مادری بی‌فرزند شده، پدری سوگوار با پشته خمیده، آموزگاری با شکم خالی، دانش‌آموزی با پای برهنه... همه با هم بانگ شرف برداشته‌اند. بانگی به بلندای آسمان.

توجه کنید!

فرزندان ملت ایران را ترامپ و نتانیاهو نکشتند. این جمهوری خونخوار اسلامی است که شما برای ماندگاریش زمان می‌خرید؛ رژیمی که بیش از چهار دهه با اعدام، شکنجه و سرکوب بر ما حکومت می‌کند و اکنون نیز در سایه سکوت شما، خون جوانان ما را می‌ریزد. در نبرد ملت ایران با رژیم حاکم، بی‌طرفی وجود ندارد. در این نبرد سرنوشت ساز؛ بی‌طرف، با سکوت خود، راه را برای جنایتکاران هموار می‌کند.

در این نبرد یا در کنار ملت ایرانید و با شرف، یا در جبهه دشمن ملت ایران و بی‌شرف.



سخنی با همسنگران و همزمان پادشاهیخواه

ایرج آذرنوش

در روزگاری که ایران در آستانه دگرگونی‌ای بزرگ ایستاده، هیچ چیز خطرناکتر از آن نیست که نیروهای پیشگام، چشم بر واقعیت‌های میدان ببندند و گمان کنند که تنها با شور، فریاد و پراکندگی می‌توان بر دشمنی چنین سازمان‌یافته و بیرحم چیره شد. تاریخ بارها به ما نشان داده که هر جنبش آزادیخواه، اگر نتواند تصویری روشن از شرایط پیرامون خود ترسیم کند، دیر یا زود در گرداب فرسایش، سوءتفاهم و شکست فرو می‌رود. همانگونه که رهزوی در دل کویر، اگر بی نقشه و بی چراغ گام بردارد، نه تنها به مقصد نمی‌رسد، بلکه توان و جان خود را نیز در بیراهه‌ها از دست می‌دهد.

تحلیل شرایط مبارزه، نه یک کار تزئینی است و نه امری روشنفکرانه که بتوان آن را به فردا سپرد. این تحلیل، ستون فقرات هر حرکت سیاسی است؛ زیرا تنها از خلال آن می‌توان فهمید که جامعه در چه وضعیتی ایستاده، مردم چه می‌خواهند، نیروهای همسو چه توان و چه ضعف‌هایی دارند، نیروهای بینابینی به کدام سو متمایل‌اند، و رژیم تا چه اندازه توان مقاومت، سرکوب و بازسازی دارد. اگر این شناخت وجود نداشته باشد، انرژی نیروهای میدانی و امید مردم، همچون آبی که در خاک شنی فرو می‌رود، هدر می‌رود و هیچ نهالی از آن سر بر نمی‌آورد.

اما شناخت به تنهایی کافی نیست. **آنچه امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد، همبستگی و هم‌افزایی نیروهای پادشاهیخواه است.** نیرویی که خود را ملی می‌داند، نمی‌تواند در عمل گرفتار خودمحوری، لجبازی، جاملتی یا رقابت‌های کودکانه شود. نمی‌تواند در یک شهر، چهار تجمع جداگانه برگزار کند و انتظار داشته باشد مردم این پراکندگی را به حساب بلوغ سیاسی بگذارند. نمی‌تواند در یک روز، چند ساعت از هم فاصله بگیرد و هر گروه برای خود پرچمی جدا برافرازد و بعد انتظار داشته باشد که مردم این رفتار را نشانه جدیت و مسئولیت‌پذیری بدانند. این رفتارها، چه بخواهیم و چه نخواهیم، خاک در چشم انقلاب می‌پاشد. مردم را دلزده می‌کند. و مهم‌تر از همه، دشمن را امیدوار می‌سازد. رژیمی که نزدیک به پنج دهه است از شکاف‌ها تغذیه کرده، از تفرقه نیروهای ملی نیرو گرفته، و از هر اختلاف کوچکی برای بزرگ کردن دیوار بی‌اعتمادی بهره برده است، امروز نیز از همین نقاط ضعف ما سود می‌برد.

پادشاهیخواهان، به عنوان یکی از ریشه‌دارترین و ملی‌ترین جریانهای سیاسی ایران، نمی‌توانند اجازه دهند که چنین ضعف‌هایی، چهره این جریان را مخدوش کند. **هر کس که آگاهانه یا ناآگاهانه بر طبل تفرقه می‌کوبد، یا نفوذی است یا نادانی که در جایگاهی نشسته که شایستگی‌اش را ندارد.** زیرا کسی که دل در گرو ایران دارد، کسی که به "انقلاب شیر و خورشید ملی" باور دارد، کسی که می‌داند آینده ایران بدون همبستگی نیروهای ملی ممکن نیست، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که منافع شخصی، حسادت‌های کوچک یا رقابت‌های بی‌ارزش را بر سرنوشت یک ملت ترجیح دهد.

خیزش "زن، زندگی، آزادی" نشان داد که ریشه‌های ملی‌گرایی در ایران دوباره جان گرفته است. محفل‌ها و گروه‌های کوچک، یکی پس از دیگری سر برآوردند و خواست مشترک مردم را فریاد زدند. اما امروز زمان آن رسیده که این جوانان به درختی واحد بدل شوند. **همبستگی، نه یک شعار زیبا، بلکه ضرورتی حیاتی است.** ضرورتی که اگر به آن تن ندهیم، نه تنها مبارزه را فرسوده می‌کنیم، بلکه فرصت تاریخی‌ای را که پس از دهه‌ها به دست آمده، از کف خواهیم داد. برای رسیدن به این همبستگی، نخست باید از خود بی‌آغازیم. باید از حاشیه‌هایی که پیرامونمان ساخته‌ایم بیرون بیاییم. باید از خودبزرگ‌بینی، از این تصور که "من" مهم‌تر از "ما" هستم، عبور کنیم. باید ببینیم که هیچ فرد، گروه یا محفل کوچکی نمی‌تواند به تنهایی بار یک انقلاب ملی را بر دوش بکشد. پیروزی تنها زمانی ممکن است که نیروهای پادشاهیخواه، همچون رشته‌های یک زنجیر، به هم متصل شوند و نیرویی واحد و شکست‌ناپذیر بسازند.

این نوشته، دعوتی است به بازگشت به عقلانیت، به مسئولیت‌پذیری، و به درک این حقیقت ساده که آینده ایران، آینده مبارزه، و آینده خود پادشاهیخواهان، تنها در گرو همبستگی و مبارزه مشترک است. اگر امروز دست در دست هم نگذاریم، فردا نه تنها پاسخی برای مردم نخواهیم داشت، بلکه در برابر تاریخ نیز شرمنده خواهیم بود.

اکنون زمان آن است که خط بطلانی بر گسست و پراکندگی بکشیم. زمان آن است که به جای چند صدای پراکنده، یک صدای رسا باشیم. زمان آن است که به جای چند حرکت کوچک، یک حرکت بزرگ و ملی بسازیم. آینده ایران، چشم براه همین تصمیم است.

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابد هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

فراتر از دوگانه سازیهای "ضد امپریالیستی":

واقعیت اقتصاد رانتی ایران



در سالهای اخیر، با اوج گیری جنبش ملی شیر و خورشید و آشکار شدن اراده مردم ایران برای گذار از جمهوری ننگین اسلامی، بخشی از افکار عمومی در غرب دچار سردرگمی عجیبی شده است. این سردرگمی ریشه در یک سنت فکری دارد که از دهه های میانی قرن بیستم در میان بخشی از جریانهای چپ غربی شکل گرفت؛ سنتی که هر نیروی مخالف دولتهای غربی را، صرف نظر از ماهیتش، در جایگاه نیرویی "ضد امپریالیست" می نشانند. در این نگاه، مخالفت با سیاستهای آمریکا و اروپا به خودی خود فضیلتی سیاسی تلقی می شود و همین امر سبب شده است که گروهی از دانشجویان، استادان، روزنامه نگاران و فعالان چپ، بدون شناخت از واقعتهای ایران، به دفاع از حکومتی برخیزند که نه تنها ضد "امپریالیست" نیست، بلکه خود یکی از خشن ترین و سرکوبگرترین نظام های امنیتی جهان است.

این تناقض زمانی آشکارتر می شود که به کارنامه چهار دهه گذشته نگاه کنیم. جمهوری اسلامی در اروپا ده ها عملیات تروریستی انجام داده، مخالفان سیاسی را ترور کرده، و حتی اعضای جریانهای چپ ایرانی را که زمانی خود را همسنگر این حکومت می پنداشتند، در خاک اروپا به قتل رسانده است. با این حال، بخشی از چپ غربی همچنان در چارچوب همان دوگانه سازی قدیمی، این حکومت را نیرویی "مقاوم" در برابر غرب می بیند و چشم بر واقعتهای خونین آن می بندد.

اما مسئله اصلی ایران نه در سطح شعارهای ضد غربی، بلکه در بنیانهای اقتصادی و اجتماعی آن نهفته است. جمهوری اسلامی از نخستین روزهای استقرار خود، به جای آنکه اقتصاد، رفاه، بهداشت، آموزش و توسعه پایدار را در اولویت قرار دهد، پروژه های ایدئولوژیک را محور سیاستهایش قرار داد: "صدور انقلاب اسلامی". این پروژه، که هیچ پیوندی با منافع ملی ایران ندارد، میلیاردها دلار از سرمایه های کشور را به جنگ های نیابتی، گروه های شبه نظامی و شبکه های نفوذ منطقه ای اختصاص داده است. بر اساس گزارشهای رسمی منتشر شده در سالهای گذشته، تنها در یک دهه، هزینه های مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی در سوریه بیش از ۳۰ میلیارد دلار برآورد شده است (این جدا از کمکهای بلاعوض اقتصادی و نظامی، صدور نفت رایگان و یا ارزانتر از قیمت بازار و ... است که به حکومت بشار اسد شده است). کمکهای مالی و نظامی به گروه های مسلح در لبنان، عراق، یمن و غزه نیز سالانه میلیاردها دلار از منابع کشور را می بلعد. این در حالی است که در همین سالها، بودجه آموزش و پرورش ایران بطور متوسط کمتر از ۳ درصد تولید ناخالص داخلی بوده و سهم بهداشت و درمان نیز در مقایسه با کشورهای هم سطح، یکی از پایین ترین ها در منطقه است.

در کنار این هزینه های ایدئولوژیک، ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی بر پایه ای بنا شده که خود حکومت آن را "اقتصاد اسلامی" می نامد، اما در عمل چیزی جز شبکه ای از رانت، فساد، اختلاس و چپاول سازمان یافته نیست. اقتصاد ایران نه بر رقابت آزاد استوار است، نه بر شفافیت، نه بر قانون. بیش از ۶۰ درصد اقتصاد در اختیار نهادهای غیر پاسخگو مانند سپاه پاسداران، بنیادها، ستاد اجرایی و آستان هاست؛ نهادهایی که نه مالیات می دهند، نه حسابرسی می شوند، و نه در برابر مردم مسئولیت دارند. نمونه های فساد اقتصادی در این ساختار چنان گسترده است که حتی آمارهای رسمی نیز قادر به پنهان کردن آن نیستند. پرونده هایی مانند اختلاس سه هزار میلیاردی، فساد صندوق ذخیره فرهنگیان، پرونده های پتروشیمی، فسادهای بانکی و زمین خورای های کلان تنها بخش کوچکی از واقعیت اند. در سال ۱۴۰۱، مرکز پژوهش های مجلس اعلام کرد که سالانه حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار رانت ارزی در اقتصاد ایران توزیع می شود. این رقم معادل بودجه سالانه چند وزارتخانه حیاتی است.

نکته مهم این است که این فساد ساختاری هیچ ارتباطی با تحریم ها ندارد. حتی در دوره هایی که ایران بیشترین درآمد نفتی تاریخ خود را داشت، مانند

سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰، فساد، رانت و چپاول به اوج رسید. در همان سالها که درآمد نفتی ایران از مرز ۷۰۰ میلیارد دلار گذشت، شاخص های رفاه عمومی سقوط کرد، تورم دو رقمی تثبیت شد، و شکاف طبقاتی به بالاترین سطح خود رسید. این نشان می دهد که مشکل نه کمبود منابع، بلکه ماهیت ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی است.

حتی اگر تحریم ها فردا برداشته شود، مردم ایران از آن سودی نخواهند برد. زیرا اقتصاد رانتی و انحصاری اجازه نمی دهد ثروت به جامعه برسد. تجربه سال های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷، یعنی دوران پس از توافق هسته ای (برجام)، شاهدی روشن است: درآمدهای نفتی افزایش یافت، اما سهم مردم از آن صفر بود. در همان دوره، طبق گزارش بانک مرکزی، قدرت خرید خانوارهای ایرانی بیش از ۱۵ درصد کاهش یافت.

در چنین شرایطی، مردم ایران قربانیان اصلی ساختاری هستند که نامش "اقتصاد اسلامی" است، اما در حقیقت چیزی جز اقتصاد غارت نیست. این ساختار نه به تولید اهمیت می دهد، نه به رفاه، نه به عدالت اجتماعی. بنیان آن بر رانت، فساد نهادینه، انحصار، و چپاول منابع عمومی است. نتیجه آنکه جامعه ای با یکی از بزرگترین ذخایر انرژی جهان، امروز با فقر گسترده، بیکاری، مهاجرت نخبگان، فرسایش طبقه متوسط و نابودی امید اجتماعی روبروست.

اگر امروز مردم ایران در خیابانها فریاد می زنند، نه تنها برای آزادی سیاسی، بلکه برای بازپس گیری حق طبیعی خود بر ثروت ملی است؛ ثروتی که چهار دهه است در چنگال شبکه ای از قدرت و فساد گرفتار شده. و این حقیقتی است که هر تحلیلگر منصف در غرب، اگر از پشت عینک دوگانه های قدیمی بیرون بیاید، ناگزیر به دیدن آن خواهد بود.

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!
برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛
خواهشمندیم با این نشانی ای میل با ما تماس بگیرید:
padeshahi1339@gmail.com

@padeshahi.khahan.pishroi
@padeshahi.khahan.pishro
@padeshahip



www.9aban.com

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!